

مفهوم قدرت از دیدگاه امیرعلیشیر نوایی و میشل فوکو

(خوانش جدید از تاریخ ادبیات و متون کلاسیک)

" حسین قاسمی فرد "

(این مقاله در اسفند ماه ۱۳۹۳ در همایش خدمات امیر علیشیر نوایی در دانشگاه فردوسی مشهد به صورت سخنرانی ارائه گردید)

چکیده

برخی قوای نظامی را سبب قدرت می دانند و برخی قدرت را زاینده ی اقتصاد، تصور می کنند. میشل فوکو تعریف قدرت را محدود نمی داند او معتقد است که، قدرت در تمام پدیده ها و ذرات هستی، پنهان و در جریان است و زاینده ی نرم افزارهای فکری، ذهنی و فرهنگی است.

در این جستار نگارنده برآن است که مفهوم قدرت را از دیدگاه امیر علیشیر نوایی مورد واکاوی قرار دهد. آیا علیشیرنوایی علم و هنر را برای گسترش قدرت به کار گرفت؟ و یا برعکس از قدرت برای گسترش علم و هنر بهره گرفت؟ یا اینکه، منافع علم و هنر با منافع قدرت در آمیخت و آنها را در مسیری مشترک قرار داد؟

این جستار در حوزه ی جامعه شناسی ادبیات انجام می گیرد که از حوزه های میان رشته ای و شامل ادبیات، تاریخ و جامعه شناسی است. براساس این تحقیق- با توجه به اعمال و افکار امیر علیشیر نوایی- مشخص گردید دریافت امیرعلیشیرنوایی از مفهوم قدرت، شباهت زیادی به نظریه ی قدرت میشل فوکو دارد.

کلید واژگان : امیرعلیشیرنوایی، میشل فوکو، قدرت، هنر، جامعه شناسی ادبیات .

" دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه فرهنگیان امام محمد باقر بجنورد (//hosin.ghasemifard@gmail.com) وبلاگ: (<http://ghasemifard.blogfa.com>)

جهان راز آلود و رمز آمیز است؛ این نگاه آدمی است که جهان را ارزش گذاری می کند و رنج و اندوه، زشتی و زیبایی جهان را هویدا می نماید.

آنچه اسارت جسمانی را قابل تحمل می سازد نگاه زیباشناسانه به جهان است. اگر جهان را از منظر زیباشناسی بنگریم، زیباست و قابل زیستن و زندگی با همه ی رنجهای و سختی ها و غصه هایش، تنها در این صورت قابل تحمل خواهد بود. هنر نگاه زیباشناسانه به جهان است. هنر ناسازهای دنیا را بخشی از زندگی معرفی می کند و در نتیجه غم و اندوه، خنده و شادی و همه ی سازها و ناسازها بخشی از بازی های زیبای زندگی می شوند.

امیر علیشیر نوایی نشان عظمت فرهنگ و هویت قوم ایرانی است. او از نوادگان چنگیز است. جای شگفتی است در حالی که نیای او از سر مردم مناره می ساخت. او مناره برمساجد می سازد تا رستگاری را برای همان مردم به ارمغان آورد.

عصر امیر علیشیر نوایی، رنسانس جامعه ی ایرانی بعد از حمله ی مغول است. مغولها و تیمور لنگ زمین و زمان را به خون آلودند و زندگی را تحقیر کردند. بخش عظیمی از آموزه های عرفان و تصوف نیز، در حقیر جلوه دادن زندگی، شکل گرفت.

امیر علیشیر نوایی با گسترش هنر و روح تقدسی که به آن بخشید بر خلاف باورهای ضد حیانی عصر، زندگی را معنا و تحرک بخشید و لذت های ساده و بی غرض هنری را برای مردم خویش به ارمغان آورد. با هنر زندگی را آذین بست و آن را در مرتبه ای بالاتری قرار داد.

پرسش این است که امیر علیشیر نوایی علم و هنر را برای گسترش قدرت به کار گرفت؟ و یا بر عکس از قدرت برای گسترش علم و هنر بهره گرفت؟ یا منافع علم و هنر با منافع قدرت در آمیخت و آنها را در مسیری مشترک قرار داد.

آیا می تواند نگاه علیشیر نوای چیزی غیر از این پرسش ها باشد؟ مفهوم قدرت از نگاه او چیست؟

در این جستار اول مفهوم قدرت را از دیدگاه میشل فوکو بیان می کنیم و بعد از آن تشابهات دیدگاه نوایی و فوکو را بررسی خواهیم نمود.

این جستار در حوزه ی جامعه شناسی ادبیات انجام می گیرد که از حوزه های میان رشته ای و شامل ادبیات، تاریخ و جامعه شناسی است.

میشل فوکو کیست؟

میشل فوکو (Michel Foucault [mifɛl fuko] ، ۱۹۲۶-۱۹۸۴) ، در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۶ در «پواتیه» فرانسه، در خانواده ای مرفه، چشم به جهان گشود. پدرش جراح ثروتمندی بود. تحصیلات مقدماتی را در محل تولد به پایان برد. در سال ۱۹۴۵ به پاریس رفت و با استادش «ژان هیپولیت» آشنا شد که بعدها تاثیر شگرفی، در اندیشه های فوکو داشت. فوکو در سال ۱۹۴۶ آزمون های ورودی دانشگاه را، با موفقیت به پایان رساند و مدرک آسیب شناسی روانی را کسب کرد و به تدریس و پژوهش در این زمینه پرداخت. فوکو در سال ۱۹۶۴ به طور رسمی، به سمت استادی رشته ی فلسفه، در دانشگاه «لکرمون فران» منصوب شد. و در ۲۴ ژوئن ۱۹۸۳ سر بر خاک نهاد. (یزدانجو، ۱۳۸۰، ص ۴)

برخلاف رئالیست ها که قوای نظامی را سبب قدرت می دانند و یا لیبرالیست ها که اقتصاد را عامل قدرت می پندارند میشل فوکو تعریف قدرت را محدود نمی داند او در تمام پدیده ها و ذرات عالم قدرت را مستتر می بیند. فوکو قدرت را زاینده ی سخت افزار نظامی تصور نمی کند. او معتقد است قدرت زاینده ی نرم افزارهای فکری و ذهنی و فرهنگی است. .

فوکو می گوید: «شناخت قدرت و کارکرد آن در رأس هرم حاکمیت، آدمی را از مظاهر اصلی قدرت در سطوح مختلف غافل می سازد و از این رو، به جای جستجوی فاعل قدرت، باید موضوع های قدرت را بررسی کرد.

به نظر وی :

قدرت در کلیه سطوح جامعه حلول دارد و هر عنصری هر قدر ناتوان فرض شود خود مولد قدرت است. از این رو به جای بررسی سرچشمه های قدرت باید به پیامدهای آن توجه کرد»

(ضمیران، ۱۳۷۸/۱۶۰)

فوکو بر خلاف دیگران قدرت را مولد می داند و معتقد است قدرت رفتار ها و رخداد های جدیدی را شکل می دهد و به طور مطلق سبب محدودیت آزادی نیست. (میلز، ۱۳۸۹/۶۵)

او با رد دیدگاه‌های رایج در باب قدرت می‌نویسد: «منظور من از کلمه «قدرت» مجموعه‌ای از نهادها و دستگاه‌هایی نیست که تابعیت شهروندان را در دولتی معین تضمین می‌کنند. همچنین منظور من از قدرت شیوه‌ای از انقیاد نیست که برخلاف خشونت، شکل قاعده دارد. و سرانجام منظور من از قدرت نظام عمومی استیلا (سلطه) نیست که فرد یا گروهی بر گروه دیگر اعمال می‌کنند». (فوکو، ۱۳۸۶/۱۰۵)

و بالاخره درباره فراگیری و جریان آن می‌نویسد: «قدرت در همه جا حضور دارد نه به این دلیل که همه چیز را در بر می‌گیرد بلکه به این دلیل که از همه طرف جریان پیدا می‌کند. و قدرت تا آنجا که دائمی، مکرر، با ثبات، و زاینده است عبارت است از نتیجه جمعی آنچه همه این تحرک‌های جزئی [در اینجا و آنجا] حاصل می‌شود. رشته‌ای است که همه این تحرک‌ها را به یکدیگر می‌پیوندد و بدانها اجازه می‌دهد تا به نوبت، فعالیت خاص خود را ظاهر سازند» (همان، ۱۳۸۶-۱۰۹)

فوکو استدلال می‌کند که ابژه چنین پژوهش‌هایی را غالباً انسان‌هایی تشکیل می‌دهند که از موضع چندان قدرتمندی برخوردار نیستند. او به جای مسلم انگاشتن این فرض که کاروان اندیشه و دانش را اندیشمندان منفرد پیش می‌برند، قدرت/دانش را این چنین توصیف می‌کند: «قدرت/دانش» نیرویی انتزاعی است که تعیین می‌کند که شناخت به چه چیزی تعلق خواهد گرفت. همچنین ابراز می‌دارد: سوژه‌ای که فاعل شناخت است، ابژه‌ای که متعلق شناخت است و حالت‌هایی که شناخت به خود می‌گیرد، همه را باید از نتایج بی-شمار استلزامات بنیادی قدرت - دانش و دگرگونی‌های تاریخی آنها به شمار آورد. در یک کلام، تولید پیکره دانش را نباید محصول فعالیت فاعل شناخت قلمداد کرد، چه دانشی که به نفع قدرت است و چه دانشی که در برابر قدرت مقاومت می‌کند. آنچه که شکل‌ها و قلمروهای ممکن دانش را تعیین می‌کند، در واقع، قدرت-دانش و فرایندها و کشاکش‌هایی است که قدرت دانش پشت سر می‌گذارد؛ چراکه قدرت - دانش خود از همین فرایندها و کشاکش‌ها برساخته شده است» (ضمیران، ۱۳۷۸/۱۱۶-۱۱۷)

در نگاه فوکو، این قدرت است که در کنار دانش واقعیت‌ها را تولید می‌کند و دانشمندان جدای از قدرت صرفاً پایگاه‌هایی هستند که دانش در آنها تولید می‌شود. او می‌گوید: «در واقع قدرت، توانایی خلق دارد. قدرت، واقعیت را، قلمرو اشیاء و موضوعات، و آیین حقیقت (صدق) را خلق می‌کند. فرد و معرفتی که ممکن است از وی تحصیل شود به همین خلق و ایجاد تعلق دارند» (پایا، ۱۳۸۳/۳۹۳)

فوکو معتقد است که فساد و سرکوب و تخریب یکی از ویژگی های قدرت است. قدرت جنبه های گسترده ی دیگری هم دارد که مثبت هستند و قدرت فقط نیرویی صرفا منفی نیست بلکه منشا حقیقت و معرفت است. (همان، ۴۲۷)

مهمترین دلیل ثبات حکومت سلطان حسین بایقرا، وزیر لایق اوامیرعلیشیر نوایی بود. امیر به جای استفاده از قدرت شمشیر، از قدرت قلم و هنر بهره جست و در حقیقت قدرت خویش را در گسترش علم و هنر به کار گرفت و رستاخیز علم و هنر سبب شد دگر گونی های فرهنگی در جامعه شکل بگیرد و سرمایه های فرهنگی جدیدی به وجود آید و در نتیجه هویت فرهنگی جامعه تثبیت شود که خروجی آن گسترش قدرت سیاسی بود.

قدرت از مفاهیم اصلی سیاست است. دارنده ی قدرت دارای توانایی است و از این توانایی برای تحمیل خواسته های خود بر دیگران استفاده می نماید.

« قدرت سیاسی متضمن وجود رابطه ی درونی، بین نخبگان سیاسی و فرهنگی و کسانی است که تحت نفوذ آن قرار دارند. پارسونز قدرت را ظرفیتی اجتماعی مثبت برای نیل به هدفهای مشترک، تعریف می کند. قدرت در این نظرگاه مانند پول در اقتصاد، توانایی تعمیم یافته ای برای بر آوردن اهداف مشترک یک دستگاه اجتماعی است. » (بشیریه، ۱۳۸۱ / ۳۰-۵۱)

درنگاهی گذرا به نظریه ی قدرت و دانش میشل فوکو می پردازیم و اما قبل از آن، او را بشناسیم.

سه مضمون عمده در اندیشه های فکری فوکو، قابل دریافت است که عبارتند از: حقیقت، قدرت، خود. از مهمترین ویژگی های اندیشگی فوکو آن است که با هم عصران خود داد و ستد فکری نداشت و با جدایی از ایدئولوژی های زمان خود، به ویژه مارکسیسم، راه تازه ای را برای اندیشیدن، به روی بشریت می گشاید. یکی از جنجالی ترین، نظریات فکری فوکو، بحث مفهوم قدرت است. او با رد تعریف های رایج قدرت، مفهوم جدیدی از قدرت به دست می دهد و تاکید می نماید که باید قدرت را در ظرف کاربرد ها و تاثیراتش، تحلیل کرد. در تعریف سنتی و رایج، قدرت، منفی و سرکوبگر است ولی فوکو قدرت را مولد و مثبت می داند و معتقد است که قدرت از سوی یک مرکز سیاسی واحد اجرا نمی گردد؛ بلکه قدرت در تمام پدیده های اجتماعی، جاری و ساری است. فوکو معتقد است آزادی و قدرت چنان در هم تنیده اند که هریک بدون حضور دیگری بی معناست. هر جا قدرت هست؛ مقاومت هم وجود دارد و تفکر در مفهوم قدرت تنها جایی معنا پیدا می کند که توانایی مقاومت وجود داشته باشد. یعنی آزادی وجود داشته باشد. در جایی که

برده ای در زنجیر است مفهوم قدرت بی معنا است و آنچه در آنجا نمود پیدا می کند خشونت است نه قدرت.

قدرت همه ی روابط انسانی را در بر می گیرد. همه چیز را خلق می کند؛ حتی حقیقت را. قدرت و آزادی هم رکاب یکدیگرند. فوکو مفهوم قدرت را، به تمکین در آوردن روح قدرت در هر جامعه ی زور مدار می داند.

فوکو معتقد است که میان استفاده از زبان و قدرت، نوعی همبستگی وجود دارد، به گونه ای که زبان برای قدرتمندان و صاحبان امتیاز، جنبه ای ازاری دارد و در حفظ و حمایت از پایگاه اجتماعی-سیاسی آنها عمل می کند و قدرت بدون دانش اعمال نمی شود و دانش موجب پیدایش قدرت است. یک نگاه کلی در نظریه ی فوکو، حاکم است و آن این است که او می خواهد خواننده را بینشی بخشد و به راهی هدایت کند که در برابر قدرت حکومت زورمدار، مقاومت نماید و با سلطه نبرد کند و در نتیجه انسان تحت سلطه را نجات بخشد.

امیر علیشیر نوایی

امیر تیمور گورکانی مفهوم قدرت را فقط بر سر نیزه و خنجر و شمشیر، جستجو می کرد و چون برقی بر سرزمین ها، فرود می آمد و از گشته، پشته می ساخت و چنگیزوار تمام غرور و عزت آدمی را به مسلخ می برد. با همه ی این ها، تاریخ عرصه ی شگفتی هاست. بارها ضرب المثل هایی شنیده ایم که می گویند: «گرگ زاده گرگ می شود» و یا «گندم از گندم بروید جو زجو». فرزندان امیر تیمور و نوادگان او بر خلاف این مثل ها، اکثراً به راه تیمور نرفتند و با رفتار های اخلاقی، هنر ستایی و مردم دوستی خود، به نوعی در محضر تاریخ از انسان به خاطر جنایت های امیر تیمور-عذر خواهی کردند و کرامت انسانی را به او باز گردانند.

بعد از خونریزی ها و کشور گشایی های تیمور لنگ، در واپسین روزگار اقتدار تیموریان، مدار سرنوشت بر آن قرار گرفت که سلطان حسین بایقرا به پادشاهی برسد و مانند اکثر فرزندان و نوادگان تیمور، در مسیر فرهنگ خواهی و هنر ستایی، گام بردارد. سلطان حسین با انتخاب یار دوران کودکی و نوجوانی خود، امیر علیشیر نوایی، در جایگاه وزارت، تحولی بنیادین، در عرصه ی علم و ادب و فرهنگ و اخلاق به وجود آورد و آسودگی و امنیت و آرامش را بر جامعه ی ایرانی حاکم نمود.

و هر چه از عصر تیمور فاصله می گیریم اصلاحات جامه گسترده می شود به طوری که در حکومت سلطان حسین بایقرا، به همت امیر کبیر دوران، علیشیرنوایی، آزادی و دموکراسی؛ به اوج می رسد و مذاهب مختلف بدون کینه و جنگ و خون ریزی در کنار یکدیگر روزگار می گذرانند.

امیرعلیشیر نوایی با شیوه ی حکومت داری خود، نگاه متفاوتی را به مفهوم قدرت مطرح می نماید و قدرت را ناشی از جنگ و خونریز و سپاهی گری نمی داند. او با تلفیق قدرت و دانش و هنر، راهی را بر می گزیند که مردم خسته از جهل و تعصب و خونریزی را آرامش می بخشد.

مفهوم قدرت در اندیشه ی علیشیر نوایی

بعد از حمله ی اعراب، تقریباً همه ی حکومت هایی که در ایران شکل گرفتند دین مداری، شعار اصلی آنان بوده است. آنها متوجه ی قدرت دین و مذهب در اذهان توده ها بودند و بخصوص حکومت های ترکان غزنوی و سلجوقی و صفوی.

سردمداران غزنوی و سلجوقی و صفوی - این مدعیان بی ریشه- ترک زبانانی بودند که به علت غیر ایرانی بودن، مشروعیتی برای حکومت بر ایرانیان نداشتند. تنها راه آنان، استفاده ی ابزاری از دین، برای ادامه ی حکومت منافقانه ی خود بود.

آنان عقل گرایی و آزاد اندیشی را نفی می کردند و جبرگرایی و تعصب را ارج می نهادند و برصدمی نشانند و بر خلاف ظاهر، به هرگناه و فسق و فجوری دست می زدند و از آنجایی که به قول معروف، هر قوم شبیه ترین ها به فرمانروایان و پادشاهانشان هستند؛ بسیاری از گناهان و مفاسد و کاستی ها در بین مردم گسترش پیدا می کرد.

عوام متعصب و دینداران بی خدا، در دست آنان گرزهایی بودند که برفرق روشن بینان و مخالفان سیاسی خود، فرود می آوردند. عوام و مردم کوچه و بازار، در تسخیر زورمندان و دین داران و برخی فقیهان و صوفیان بی خدا بودند. آنها، مهمترین وظیفه ی شان، توجیه ظلم و عوامفریبی بود. با تبلیغ و تلقین احساسات بی پایه و تعصب جاهلانه را در نهاد مردم نهادینه می کردند و در سر بزنگاه، با تحریک و برانگیختن احساسات، شرایط حضور آنان را به عنوان یک قدرت اجتماعی، در برابر مخالفان، فراهم می کردند.

بعد از « دو قرن سکوت »، « ... در ایران تکلیف قدرت همواره مشخص بود: اول، وسط و آخر قدرت به حکومت ختم می شد. نه تجار و بازرگانان و نه اصناف و پیشه وران در داخل شهرها، نه ملاکین و به اصطلاح "فئودال ها" و نه رعیت در خارج شهرها، و نه هیچ قشر اجتماعی دیگری از حقوق اجتماعی مشخص و معینی که مورد قبول و احترام حکومت باشد برخوردار نبود. حکومت به میل خود و بالطبع بنا بر مقتضیات سیاسی، منافع اقتصادی و یا اعتقادات مذهبی خود آن گونه که می خواست اعمال قدرت می نمود. از هر که هر چه می خواست می ستاند و به هر که هر آنچه مایل بود می رساند. نه وزیر، نه وکیل، نه معمرین، نه علماء، نه عوام، نه اصناف، نه تجار، نه رعیت و نه هیچ بنی بشر دیگری در مقابل اراده و خواست حکومت از هیچ امنیت، ملجأ و پناهی بر خوردار نبود. » (زیباکلام، ۱۳۹۱/۸۳)

در یک نگاه کلی جامعه ی ایرانی گرفتار یک استبداد زندگی تاریخی است در فرهنگ تاریخی این قوم» حاکمیت و قدرت از آن همه ی آحاد انسانی نیست و همیشه هر حق و حرمتی، سایه ای از زور و ترس نیز فرو می افکند. در نتیجه به ازای ارزش هر فردی، ارزش دیگری نادیده گرفته می شود، یا که از میان می رود. همیشه در هر گوشه از جامعه، مرجعی و ریش سپیدی و رئیسی و شاهی و شاهچه ای و قدرتمند و مقتدا و مرادی هست که هم بر سنت و آیین سلسله مراتب تاکید می ورزد و هم فردیت دیگران را به ازای حفظ فردیت خویش دستخوش نفوذ و فشار و تأثیر عوامل و اجزای گوناگون زندگی سلسله مراتبی می کند. در نتیجه امکان اراده و خلافت آزاد را از آن سلب می کند و توان سازنده اش را به حداقل می رساند، یا همیشه وابسته به دیگری نگه میدارد» (مختاری، ۱۳۶۸/۱۱۰)

شعر و اندیشه ی زبان فارسی در بحث روابط اجتماعی، همیشه مطابق میل استبداد بوده است. در نگاه آنان قدرت بی پایان در دست پادشاهان است، و آدمی چاره ای جز ساختن و سوختن، ندارد و مدام انسان را به مدارا با استبداد فرا می خوانند و قدرت را فقط در انحصار زر و زور می پندارند:

ناسزائی را که بینی بخت یار عاقلان تسلیم کردند اختیار

چون نداری ناخن درنده تیز با ددان آن به که کم گیری ستیز

هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد

باش تا دستش ببندد روزگار پس به کام دوستان مغزش بر آر (سعدی، ۱۳۷۰/۳۸)

نگاه ی اینچنین به مفهوم قدرت سبب شده است که خداوند سخن، سعدی شیرازی، به جامعه این چنین القا نماید که همیشه باید تابع و مطیع زور و قدرت باشد. زیرا او از قدرتی برخوردار است که راهی جز تسلیم وجود ندارد و کینه نفرت را به مردمی تزریق می کند که خود را صاحب قدرتی نمی بیند و این جز گرفتاری های روحی روانی برای او سودی ندارد.

این کهن الگوی عادت به قفس، یک جریان و فرایند تاریخی است.

ناصر خسرو، با زبانی خشم آگین بانک برمی دارد که لفظ دُر درِی را به پای خوکان نمی ریزد و این جای تقدیر دارد که پرنده ی قفسی، لحظه ای از قفس رها شده است ولی طولی نمی کشد که آن کهن الگو، آزادی او را بر نمی تابد و وای می داردش تا لفظ دُر درِی را به پای خلفای فاطمی مصر بریزد و وقتی واقع بینانه می نگریم تفاوتی بین خلفای عباسی و خلفای فاطمی نمی بینیم. ناصر، مفهوم قدرت را درک ننموده است و فقط به مصداق می اندیشد.

امام محمد غزالی، اعجوبه ی قرن پنجم، امام خراسان، طبق همان کهن الگو، قدرت پادشاهان را ناشی از خدا می داند آن هم پادشاهان سلجوقی را که رسوای عالمند:

« ببايد دانستن كه كسى را كه او (خدا) پادشاهى و فره ي ايزدى داد دوست بايد داشتن و پادشاهان را متابع بايد بودن و با ملوك منازل نشايد كردن و دشمن نبايد داشتن.» (غزالی طوسی، ۱۳۵۱ / ۸۱)

نظامی اینچنین قدرت را مطلق می پندارد و خواسته و ناخواسته در گسترش قدرت و ترس اندیشی مردم می سراید:

سر طلبی تیغ زبانی مکن	روزنه ای راز فشانی مکن
مصلحت تست زبان زیر کام	تیغ پسندیده بود در نیام
دار درین طشت زبانرا نگاه	تا سرت از طشت نگوید که آه
لب مگشای ارچه درو نوشهاست	کز پس دیوار بسی گوشهاست
تا چو بنفشه نفست نشوند	هم به زبان تو سرت ندروند
بد مشنو وقت گران گوشبست	زشت مگو نوبت خاموشبست (نظامی گنجوی، ۱۳۷۰ / ۱۰۶)

و این چنین در برابر قدرت، کرامت انسانی را به مسلخ می برد:

گرنمکش هست بخور نوش باد	ورنه ز یاد تو فراموش باد
با فلک آن شب که نشینی به خوان	پیش من افکن قدری استخوان
کاخر لاف سگیت می ز نم	دبده ی بندگیت می ز نم
از ملکائی که وفا دیده ام	بستن خود بر تو پسندیده ام (همان، ۲۳)

کهن الگوی استبداد گرایی از دل تاریخ، یعنی اسطوره و حماسه برای ما به ارمغان رسیده است. جدا از عظمت با شکوه شاهنامه که هویت زبان و تمدن و فرهنگ ماست و بزرگیش را می ستاییم و بر روح فردوسی بزرگ درود می فرستیم؛ ولی با ید بپذیریم که نظام طبقاتی جمشید، بحث فره ی ایزدی پادشاهان، قدرت بی پایان مغان و موبدان و تسلیم بی قید و شرط، در برابر آنان، ثمره اش کهن الگوی استبداد گرایی ایرانیان است که قابل چشم پوشی نیست.

البته اندیشه ی کسانی چون فرانک و پسرش فریدون، _ اولین کسانی که خود را در شاهنامه ایرانی می خوانند استبداد پذیری، بی معناست و آنچنان که می دانیم با کمک کاوه بر استبداد ضحاک می شورند و او را نابود می کنند. (انوری، ۱۳۸۹ ص ۳۴)

این ذهن استبدادی نتیجه ی یک فرایند تاریخی است. در فراز و فرود تمدن ایرانی، بیدادهای مغان و موبدان و بعضی از پادشاهان، آن را رقم زده است. آغاز آن هم آغوشی و همصدایی قدرت ایدئولوژی زرتشت و قدرت سیاسی گشتاسب پادشاه ایران است.

از این دیدگاه، اسفندیار مظهر بیداد گرایی تاریخ این سرزمین است. اسفندیار شرایطی را فراهم می کند که رستم راهی جز کشتن او برایش باقی نماند و بعد از آن بهمن اسفندیار در سودای پادشاهی و گسترش دین زرتشت، به انتقام خونینی دست می زند و ریشه ی خاندان رستم را - که نشان هویت و فرهنگ قوم ایرانی بودند - می خشکاند و کم کم ضربات شمشیر و حربه ی تکفیر در طول تاریخ، سبب می شود کهن الگوی استبداد پذیری در ذهن ایرانیان، شکل بگیرد.

امیر علیشیر نوایی وارث چنین تاریخی است و قاعده آن است که در مسیر آنان گام بردارد و از قدرت دین و مذهب و سیاست و سلطنت، در تثبیت اقتدار پادشاه و موقعیت خود، بهره گیرد.

اما نگرش امیر علیشیر نوایی به قدرت، از لونی دیگر است. او خرد ورزی است، نگران سرنوشت انسان و آزرده از رنج و ستمی که از ناآگاهی بر فرزندان آدم می رود. او از مسیر دانایی و پارسایی رابطه ی خود را با خدا، هستی و آدمی، تنظیم کرده است و در سودای آرمان شهری است که از بیداد خبری نباشد و آدمی را اندوهگین نبیند:

عالمی خواهم که نبود مردم عالم در او کز جفای مردم عالم نباشد غم در او

نی به روز اشک اسیرانش نماید سیل قتل نی به شب ز آه غریبان کسوت ماتم در او

نی ز بیداد فلک در وی دلی با صد الم نی ز شمشیر ستم صد زخم بی مرهم در او

نز پریرویان در او خیل همه نا آدمی نی هزاران دیو از جنس بنی آدم در او

چون محال است این هوس ای دل سوی میخانه رو زانکوه باشد هر سفال کهنه جام جم در او

لعلگون می ریز در وی کز صفا و مرتبه سرنگون بنماید این فیروزگون طارم در او

آنچنان درکش که گرچه باشد آن جام سپهر یافت نتوان چون ته دوزخ اثر از نم در او

تا چنان فارغ شود خاطر ز خوب و زشت دهر کز تخیل باز نتوان یافت بیش و کم در او

"فانیا" در وضع گردون پیر مکن اندیشه زانک نکته یی نبود که نبود برخرد مبهم در او (نوایی، ۱۳۸۵ /
قصاید)

در حالی که برخی، بی آنکه در سیاست دستی داشته باشند تخلص خود را خاقان بر می گزینند او نام شعری خود را "فانی" می نهد و این خود معرف ویژگی های درونی و اخلاقی اوست و همچنین نشان این است که سودای قدرت آمیخته با استبداد را ندارد.

علیشیرنواپی برآن است که از قدرت عوام و اراده و بلوغ ذهنی طبقات مختلف اجتماعی، هنری و دینی، بهره گیرد و آدم را از بند استبداد درونی و بیرونی، نجات بخشد.

او قدرت و ارزش خاک نشینان را برتر از جباران می داند:

خاکیان در پایه بالاتر ز جباران که مور به خرامد بر منار از شیر اگر چه احقر است (سمرقندی، ۱۳۸۵ / ۸۹۳)

گرایش امیرعلیشیرنواپی به عرفان و تصوف، سبب شده بود قدرت دیگری را در هدایت مردم در اختیار بگیرد او نوع دوست بود و به آدمی عشق می ورزید. نه تنها کوشش می کرد آسودگی مادی برای انسان عصر خود فراهم آورد بلکه با استفاده از قدرت واژگان و کلام، در پی آن بود که در تربیت معنوی بشر نیز بکوشد. او برای خود رسالتی قایل بود و به اجتماعی می اندیشند که گرفتار تعصب، جهل، فرقه گرایی، خشونت، بی اخلاقی، بی دینی، ظلم و کینه و نفرت و خونریزی، شده است. در نتیجه با یک دید آسیب

شناسانه ی دقیق دینی و اجتماعی، بر این باور بود که تنها راه نجات این جامعه، تربیت انسان هایی است که خدا باوری و اخلاق گرایی، در وجودشان نهادینه شده باشد.

کنش ها و اعمال و افکارِ علیشیرنوایی نشان می دهد که از دیدگاه او فرهنگ و هنر، دارای چنان قدرتی است که زندگی را معنا و جهت می بخشد و امید بخش و نجات دهنده ی زندگی است و درحقیقت انگیزه ی زندگی است.

او با آگاهی از قدرتِ تربیتی تجربه های عرفانی، در این مسیر گام می گذارد و در کنار سرودن اشعار عرفانی، در تکریم صوفیان و عارفان می کوشد که معروفترین آنان "جامی" شاعر و عارفِ عصرِ علیشیرنوایی است؛ که همیشه چون مریدی، حرمت او را پاس می دارد و البته رابطه ای از ارادت و حرمت که، قدرت و ترس در آن نقشی ندارد.

« تجربه های عرفانی ... هر اندازه هم که خصوصی و شخصی باشند، وقتی به صورت بخشی از زندگی عادی و تجربه های انسانی پذیرفته شد، معنای عام و جهانی پیدا می کند و مردم جدا به دنبال آن خواهند بود چون فکر می کنند که چنان تجربه هایی مهم و غنابخش زندگی است. اگرچنین تجربه هایی وزن و اعتباری بیابند و مناسب سیر عادی زندگی ما تشخیص داده شوند- که ملاک قطعی عرفان از منظری تاریخی است- آنگاه تبعات آنها غیر قابل پیش بینی خواهد بود و ممکن است بهر حوزه ای از فعالیت های انسانی پا بگذارد. به مجرد آنکه اعتبار این تجربه ها پذیرفته شد، باید تمامی جهات زندگی را تعیین کنند.» (لویزن، ۱۳۸۹ / ۷۹)

امیر علیشیرنوایی از اثراتِ ترغیبی و قدرتِ دین و تجربه های عرفانی آگاه است و برای خود رسالتی قایل است و تمام سعی اش بر این است که دین و دنیا را در مسیر معرفت الهی و رستگاری بشر به کار گیرد. او راه روشی را که در حکومت داری در پیش گرفته است لطف خداوند می داند:

خیرات چنین لطف خدایی باشد نی از سر شهرت و ریایی باشد

صاحب نظری که سیرتش خیر و عطاست بالله که هدایتش عطایی باشد (سمرقندی/ ۱۳۸۵ / ۸۹۳)

هنرمندان و بزرگان فرهنگی یک قوم، هدیه ی خداوند برای آنان محسوب می شوند. آنان در اجتماع از لحاظ سرمایه ی فرهنگی، بسیار با ارزشند و دارای یک قدرت و انرژی آزاد نشده ای هستند که اگر در هدایت و رستگاری بشر به کار گرفته شوند می توانند در تربیت جوامع بشری، نقش حیاتی بر عهده داشته باشند.

از نظر ریچارد، تکینز (Richard Jenkins) هنرمندان و نویسندگان با سه امکان مواجهند: نزدیکی به قطب فرودست روابط طبقاتی "مردم" نزدیکی به طبقه ی فرادست "قدرت" و بالاخره ماندن در وضعیت وسط و حفظ فاصله با هر دو قطب. (ر.ک، جنکینز، ریچارد ۱۳۸۵)

اهداف متعالی و پلورالیزم دینی و فرهنگی امیر علیشیر نوایی، تمام این تقسیم بندی روابط فرهنگیان و قدرت را به هم می ریزد و سلیقه های گوناگون هنری، ادبی، مذهبی و فرهنگی را گردهم می آورد و یک قدرت سیاسی و فرهنگی جدیدی را به وجود می آورد که آزادی، بنیادی ترین، دستاورد آن است.

«در عصر تیموریان به سبب تصوفگرایی آنان و تساهلشان در امر مذهب و به سبب اینکه همه شاخه های گوناگون تصوف صبغه ای از دوستداری حضرت علی(ع) و فرزندانش دارد، توسعه بیشتر و بیشتر یافت.» (دانشنامه ی بزرگ اسلامی، ۱۳۸۲، جلد ۱۶ ش.م: ۶۲۵۲)

امیر علیشیر نوایی، پدیده های مربوط به رسوم و سنت های فرهنگی و اجتماعی را در هم می آمیزد و با توضیح روابط قدرت در درون نظام اجتماعی، عصری طلایی را در تاریخ ایران زمین رقم می زند. او با الهام از مولانا و با گرایش صوفیانه ی خویش، این سخن معروف شیخ ابوالحسن خرقانی را، در شیوه ی حکومت داری خود فریاد می کند که: «هر که در این سرا در آید نانش دهید و از ایمانش مپرسید که هر کرا که نزد خدا ی به جان ارزد البته که نزد بوالحسن به نان ارزد».

علیشیر نوایی با فهم درست از مفهوم قدرت، در عمل اثبات می نماید که انحصار قدرت در دست حاکمان، نه تنها امنیت آنان را تضمین نمی کند بلکه جز شرارت و بیچارگی، چیزی برای مردم به ارمغان نمی آورد.

او با اندیشه های ضد جنگ، تا زمانی که حرفش خریدار دارد؛ مانع جنگ افروزی می شود:

«...اما در این فرصت بدیع الزمان به هرات تاخت. هراتیان حصاری شدند و بدیع الزمان به پند امیرعلیشیر پیش از رسیدن پدر از محاصره هرات دست کشید و بازگشت و این بار نیز حکومت بلخ بدو سپرده شد و کار به صلح انجامید.» (همان)

علیشیر نوایی به قدرت بی پایان دین و فرهنگ، سنت ها، هنرمندان و دانشمندان واقف است و این قدرت ها را در سودای ساختن یک جامعه ی آرمانی، به کار می گیرد و شیوه ی جدیدی از حکومت داری را در تاریخ ثبت می نماید.

آرامش و امنیت

آرامش و امنیت، شرط اصلی ظهور قدرت فرهنگ و هنر است. امیر علیشیر با اقدامات فرهنگی و عقلانی این آرامش و امنیت را در جامعه فراهم می‌کند. او به قدرت نظامی معتقد نیست و تمام مشکلات را با روابط فرهنگی حل و فصل می‌کند به طوری که برخی از مخالفان، این را برای او نقطه ضعف می‌دانند و او را امیری می‌شمارند که فاقد توانایی نظامی است. در سی سال حکومت او از جنگ خبری نیست.

قدرت تأثیر شعر و کلام در توده ها

همیشه در مسیر تاریخ، مردم ایران زمین، علاقه ی شگفت انگیزی به گفتار و کلام خود داشته اند و به همین دلیل بر خلاف کشورها و فرهنگ های دیگر که انتقال فرهنگ بر دوش هنرهای گوناگون گذاشته شده است؛ شعرتنها هنری است که روح ایرانی را به تسخیر در آورده است و یک تنه، تمام سرمایه های فرهنگی عظیم ایرانیان را به دوش کشیده است و به راستی یکی از ارکان اصلی هویت ملی و تاریخی کشور ماست.

در گذر تاریخ، هر زمانی که فرمانروایان و اصحاب قدرت سیاسی از هنر و ادبیات حمایت کردند سبب گردید ادب و هنر و فرهنگ رونق بگیرد. اما این حمایت ها تا جایی بود که استعداد هنرمندان در خدمت اهداف و قدرت سیاسی آنان باشد. به همین دلیل در عصر حکومت ترکان سلجوقی و صفوی و ...، پرواز اندیشه در حد قفس استبداد بود.

دکتر شمیسا حضور ادبیات و اندیشه را در، دربار این چنین توصیف می‌کند:

«با تغییر کتابت از مرسل به فنی حکمتی کهن که متعلق به عامه ی مردم بود در انحصار طبقه ی دیوانیان و اشراف قرار گرفت و این خود یکی از مسیر های تبدیل آزادی به استبداد است» (شمیسا ۱۳۹۰/۱۰۷)

پادشاهان و امرا اکثرا در پی آن بودند که از قدرت بی پایان فرهنگ و هنر در تثبیت قدرت سیاسی خود استفاده نمایند.

جای تاسف است که تحت تأثیر کهن الگوی فرهنگی اعتیاد به قفس و «شبان رمگی» که پیشتر از آن یاد شد- برخی از اندیشمندان معاصر از گسترش شعر در بین توده ها ابراز نارضایتی می‌کنند و آن را عامل افت و ضعف ادبیات می‌دانند. (یار شاطر، ۱۳۳۴/۱۰۱-۱۳۹)

سوال اساسی این است که رسالت ادبیات و شعر در چیست؟ مگر غیر از این است که شعر باید در خدمت باورها و سرمایه های فرهنگی یک ملت باشد؟

اگر چنانچه شعر در بین مردم حضور فعالی نداشته باشدو چون شاعران دربار غزنوی و تولستوی ،ادبیات در خدمت اشرافیت باشد این سرمایه های فرهنگی بی استفاده باقی می مانند و حداقل در عصر خود از رسالت فرهنگی خود باز می مانند و به همین دلیل است که ما می بینیم در هر دوره ای که شعر در دربارها اوج می گیرد ضعف فرهنگی در بین توده های مردم بیداد می کند.

درست است که با گسترش شعر در دست مردم و عوام جنبه های هنری آن کاهش می یابد و این قابل چشم پوشی نیست ولی از جنبه ی مثبت آن نباید غافل شویم که با حضور شعر در بین مردم ، دانایی گسترش می یابد و جهل کمرنگ می گردد .

شعر عرفانی با دقتی خیر خواهی، با قلب های توده ها می آمیزد و چنین فرهنگ عظیمی را برای بشریت به ارمغان می گذارد.به راستی اگر شعر از قفس دربارها ، رها نمی شد آیا شعر عرفانی با چنین قدرتی، شکل می گرفت؟ آیا شرایط برای ظهور ستارگانی چون عطار و مولانا فراهم می شد؟

البته آزادی و پلورالیزم فرهنگی علیشیر نوایی خود عامل مهمی در سادگی و دور بودن شعر از رمز و استعاره این عصر می باشد، زیرا « ادبیات نمودار نوع فرمانروایی و نظام سیاسی جامعه هم هست که حکومت خود در سازماندهی و جهت دهی منش ها و رفتارهای اجتماعی در هر فرهنگی تاثیر گذار است.برای نمونه خفقان سیاسی و پی آمدهای ناگوار حق گوئی و هراس از مجازات های سخت از جانب قدرتمندان، برای کسانی که گفتار خود را به منظور اصلاح در بنیاد سیاسی جامعه،به خطا شناسی روش های سیاستمداران به کار می گیرند،نوعی گروش به سکوت و پذیرش فرهنگ تقیه وخموشی را در بینش اجتماعی و فرهنگی مستولی ساخته است.شاید گرایش به نماد و استعاره و رمز از همین ویژگی سیاسی سرچشمه گرفته باشد.آن گاه که حقیقت را نمی توان بی پرده بازگو کرد، پوشش راز آگین و رمزآلود،قامت حق را در بر می گیرد.» (فخرالسلام، ۱۳۸۳ / ۱۰۱)

امیرعلیشیرنوایی با آگاهی از قدرت شعر در تربیت آدمی، آن را در جامعه می گستراند تا جهل را از چهره ی جامعه بزدايد و از سرمایه های فرهنگی در گسترش اخلاق استفاده نماید و در نتیجه مردم را به سوی رستگاری و امنیت و آسایش رهنمون شود.

دوران سلطنت سلطان حسین بایقرا و وزیرش امیر علیشیر نوایی، این چنین توصیف می شود:

هرجا که بی عنایت تو در جهان تابوت و دار بود کنون تخت و منبر است

دارالامان تخت هری با وجود تو رشک بهشت و شمع اقلیم و کشور است (سمرقندی، ۱۳۸۵ / ۸۹۳)

سخن آخر

درسیر تاریخی ایران زمین، اندیشه های بزرگ و خیرخواهانه، همیشه ناتمام رها شده و ادامه دار نبوده و با یک گسست فرهنگی و سیاسی، روبرو بوده است. بعد از حکومت سلطان حسین بایقرا و علیشیرنوایی، دوباره در بر پاشنه ی قدیم می چرخد و با تسلط و استبداد سیاسی و دینی و زبانی صفویان، دوباره جامعه در دروغ و ریا و فساد و ستم، غوطه ور می گردد و قدرت تحت سیطره ی شمشیر و تکفیر قرار می گیرد.

امیرعلیشیرنوایی نیز، در آخر عمر گرفتار سیاه اندیشانی می شود که قدرت تحمل روشنایی را ندارند و این رسم و تقدیر تاریخ این سرزمین است و گواه ما، سرنوشتِ مصدق، میرزا تقی خان امیر کبیر، ابوالعباس اسفراینی و... است.

نتیجه

میشل فوکو قدرت را ناشی از قدرت نظامی نمی داند و بر آن است که با تعریف واقعی قدرت، قدرت اندیشانِ ستم پیشه را خلع سلاح نماید و مردم با آگاهی از قدرت های متنوع و بی پایان پدیده ها بدانند که نظام سلطه شکننده است و شاهراه آزادی را بیابند. فوکو آزادی و قدرت را دو روی یک سکه می داند که هریک بدون وجود دیگری، بی مفهوم است.

در این جستار مشخص گردید که، اعمال و رفتار و گفتارِ علیشیرنوایی، نشان می دهد که نگرش به مفهوم قدرت در ذهن او، متفاوت است و شباهت زیادی به نظریه ی دانش و قدرت میشل فوکو دارد.

امیرعلیشیر هم با رفتار و تصمیمات خود نشان می دهد که قدرت نظامی و جنگ، برای مردم چیزی جز خاکستر نشینی را به ارمغان نمی آورد. او با روی آوردن به قدرتِ اندیشه ی دینی و فرهنگ و هنر هدفی جز خدمت به آدمی ندارد سی سال در سودای سعادت دنیایی و رستگاری مردم رنج می کشد و با آگاهی از قدرت فرهنگ و هنر و شعر، از آنها به عنوان یک ابزار تربیتی، بهره می گیرد و آزادی را به عنوان یک موهبت الهی از مردم دریغ نمی دارد.

در سی سال حکومت داریِ علیشیرنوایی، از جنگ خبری نیست و فقر و بیداد نیز کاهش چشم گیری پیدا می کند. او از قدرت تمام هنرها از جمله شعر، موسیقی، خطاطی، نقاشی، معماری، و... در راستای

آرامش و خیراندیشی بشر، بهره می گیرد. پولورالیزم فرهنگی و دینی او سبب می شود قدرت و آزادی در کنار یک دیگر شکل بگیرند و جامعه ای متفاوت را در عصر او رقم بزنند.

او با اعمال خود نشان می دهد که قدرت سیاسی ناشی از استبداد، به نابودی پوش و رویش، ختم می شود و اندیشه را به شوره زاری سترون می کشاند و اگر زاده ای هم داشته باشد بی گمان ناقص الخلقه است.

«گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن مصلحی تو ای تو سلطان سخن»

منابع

- ۱- انوری، حسن، مهر و دی ۱۳۸۹، ایران در شاهنامه، مجله ی بخارا، شماره ی ۷۷-۷۸، ص ۳۲.
- ۲- بشیریه، حسین، ۱۳۸۱ جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی،
- ۳- پایا، علی، ۱۳۸۳، فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم اندازها، تهران، نشر طرح نو،
- ۴- ریچارد، تکینز «پی‌یر بوردیو» (Richard Jenkins)، (ترجمه ی لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، چاپ اول، ۱۳۸۵، نشر نی
- ۵- دانشنامه ی بزرگ اسلامی، ۱۳۸۲، جلد ۱۶، تهران، نشر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی،
- ۶- زیبا کلام، صادق، ۱۳۹۱ ما چگونه ماشدیم؟، تهران، انتشارات روزنه .
- ۷- سمرقندی، دولت‌شاه، ۱۳۸۵، تذکره الشعراء، تصحیح فاطمه علاقه، نشر پژوهشگاه علوم انسانی .
- ۸- سعدی، شیخ مصلح الدین، ۱۳۷۰، تصحیح محمدعلی فروغی و عباس اقبال آشتیانی، تهران، نشر فروغی .
- ۹- شمیسا، سیروس، ۱۳۹۰، سبک شناسی نثر، تهران، نشر میترا .
- ۱۰- ضیمران، محمد، ۱۳۷۸، میشل فوکو: دانش و قدرت، تهران، نشرهرمس،
- ۱۱- غزالی طوسی، امام محمد، ۱۳۵۱، نصیحه الملوك، تصحیح جلال‌الدین همایی، انتشارات انجمن آثار ملی .
- ۱۲- فوکو، میشل، ۱۳۸۶، اراده به دانستن، مترجم: نیکو سرخوش وافشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی .
- ۱۳- فخرالاسلام، بطول، سال اول و دوم بهار و تابستان ۱۳۸۳، فصلنامه ی تخصص ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد
- ۱۴- لویزن، لئونارد، ۱۳۸۹، مترجم مجدالدین کیوانی، جلد اول، تهران، نشر مرکز .
- ۱۵- میلز، سارا، ۱۳۸۹، میشل فوکو، ترجمه داریوش نوری، تهران: نشر مرکز .
- ۱۶- مختاری، محمد، ۱۳۶۸ انسان در شعر معاصر، انتشارات معاصر ..
- ۱۷- نظامی گنجوی، ۱۳۷۰، مخزن الاسرار، تصحیح پژمان بختیاری، تهران، انتشارات پگاه .
- ۱۸- نفیسی، سعید، ۱۳۴۴، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، تهران، نشر فروغی،
- ۱۹- نوایی، میرنظام الدین، علیشیر، ۱۳۲۳، مجالس النفائس، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران، چاپخانه ی بانک ملی ایران،
- ۲۰- نوایی، میرنظام الدین، علیشیر، ۱۳۸۵، دیوان، تصحیح رکن الدین همایون فرخ، تهران، نشر اساطیر .
- ۲۱- یارشاطر، احسان، ۱۳۳۴ شعر فارسی در عهد شاهرخ، تهران، نشر دانشگاه تهران .
- ۲۲- یزدانجو، پیام، ۱۳۸۰، میشل فوکو در بوته نقد، تهران، نشر مرکز،

